

فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آینه معرفت
دانشگاه شهید بهشتی، بهار ۹۶

Research Journal of Islamic Philosophy and
Theology of Shahid Beheshti University
کد مقاله: ۱۰۹۶۰

علم امام از منظر شاگردان متکلم ائمه علیهم السلام

سید محمد اسماعیل سیدهاشمی*
علی منصفی**

چکیده

یکی از مسائل مورد توجه در علم کلام، علوم امامان است. در این مقاله سعی شده مسائلی همچون قلمرو و منشأ علم ائمه علیهم السلام، از نظر شاگردان متکلم آنان بررسی شود. با توجه به اینکه موضوع علم امام در زمان خود ائمه به صورت یک اعتقاد قطعی وجود نداشته و روایات در این موضوع یا صریح نیست یا به ظاهر ناسازگارند، بایستی نظرات شاگردان ائمه را که مستقیم با اهل بیت مرتبط بوده‌اند و اکاوی نمود. در این نوشتار از دو طریق نظرات شاگردان ائمه را بدست آورده‌ایم یکی بررسی روایات و مناظراتی را که اینان از ائمه نقل کرده‌اند و دیگر تأمل در آراء آنان در این مسئله. با بررسی دیدگاه‌های این متکلمان و تفسیر و برداشتی که از آیات و روایات و حکم عقل داشته‌اند معلوم می‌شود از نظر آنان، در سیطره علوم ایشان، نسبت به آنچه مورد نیاز در بیان احکام و معارف است، وراثت علمی از پیامبر اکرم صلوات الله علیه، و همچنین حجیت علوم آنها، تردید و اختلافی نیست. اما در اینکه آیا آنها از طریق غیب معارف و احکام را می‌گرفته‌اند یا از منابع دیگر، از منظر این متکلمان، با اجمال روبرو هستیم. کلیدواژه‌ها: علم، علم لدنی، علم غیب، امام، شاگردان متکلم ائمه.

مقدمه

از موضوع‌های مهم در حوزه‌های عقیدتی و کلامی که پس از رحلت پیامبر مطرح شد مسئله

m-hashemy@sbu.ac.ir
alimonsefi@yahoo.com

* عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی
** دانش آموخته مدرسی معارف اسلامی دانشگاه شهید بهشتی

تاریخ دریافت: ۹۵/۱/۳۰ تاریخ پذیرش: ۹۵/۵/۲۶

امامت و خلافت و شرایط آن بود که سبب پیدایش مذهب شیعه و سنی گردید. یکی از شرایط امامت از نظر شیعه احاطه علمی امام به تمام مسائل دینی و تفسیر معصومانه از متون دینی است و این مسئله در زمان خود امامان با طرح سؤالاتی از جانب اصحاب و غیر آنان شروع شده و ادامه یافته و بین اهل نظر وحدت نظر وجود نداشته است. به عنوان نمونه شیخ مفید، عالم بزرگ قرن پنجم، منکر هر گونه ضرورت عقلی نسبت به لزوم علم ائمه به امور غیبی شده است (شیخ مفید، ص ۶۷). شیخ طبرسی عالم قرن ششم هجری در ذیل آیه ۱۰۹ سوره مائده در تفسیر مجمع البیان، شیعه امامیه را از قول به وجود علم غیب برای ائمه مبری می‌داند (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۷، ص ۲۲۴) لازمه این بیان، سلب علم غیب از ائمه است. شیخ انصاری از فقهای برجسته شیعه در قرن سیزده معتقد است که از دلایل نقلی به نتیجه روشنی نمی‌توان رسید زیرا ادله نقلی در مورد مقدار علم امام صریح نبوده، لذا بهتر است فهم این موضوع را به خود ائمه واگذار نماییم (الشیخ الأنصاری، ج ۲، ص ۱۳۴) و بالاخره آخوند خراسانی، علم امام را به تمام حوادث و موضوعات خارجی بسط می‌دهد (خراسانی، ص ۲۴۰) و امروزه تقریباً خواص و عوام شیعه علم غیب ائمه را از مسلمات دانسته‌اند.

به هر ترتیب این تحقیق عهده‌دار آن است تا دیدگاه‌های شاگردان متکلم امامان که نزدیک‌ترین اشخاص به عصر این بزرگواران بوده‌اند را بررسی نماید و با توجه به تقدم و تأخر متکلمان معاصر ائمه، سیر مسئله را معلوم سازد، در این تحقیق پس از مفهوم شناسی واژه‌های کلیدی، نظرات شاگردان ائمه را به ترتیب زمانی در مورد قلمرو و منبع علم ائمه بررسی خواهیم کرد.

مفاهیم

۱. تعریف علم

راغب اصفهانی در تعریف لغوی علم می‌گوید: «علم، ادراک حقیقت چیزی است و بر دو گونه است: یک قسم، ادراک ذات شیء و قسم دیگر، حکم کردن بر وجود چیزی با وجود چیز دیگر که برایش ثابت و موجود است یا نفی چیزی که از او دور و منفی است» (راغب، ص ۵۸۰). اما معنای اصطلاحی علم مورد اختلاف عالمان است. به طور کلی تعاریف فلاسفه و حکما از مفهوم علم، از این چند حالت خارج نیست، برخی آن را از نوع ماهیت دانسته و تحت مقوله جوهر و عرض داخل نموده‌اند، این دسته از حکما از این حیث که علم تحت کدام یک از مقولات عشر

واقع می‌گردد اختلاف نظر دارند، اما دسته‌ای دیگر از حکما، از سنخ ماهیت بودن علم را منکر شده و آن را از سنخ وجود می‌دانند. براین اساس، علم از مقوله جوهر و عرض خارج شده و در نتیجه تحت مقولات عشر مندرج نمی‌گردد (شهابی، ص ۶).

ملاصدرا در کتاب حکمت متعالیه ضمن برشمردن مذاهب مختلف در تعریف علم و ذکر اشکالات آن‌ها، علم را وجود مجرد از ماده دارای وضع تعریف می‌کند (ملاصدرا، ج ۳، ص ۲۹۲).

عضدالدین ایجی در *المواقف سه مذهب* در امکان تعریف علم ذکر می‌کند: مذهب اول اینکه مفهوم علم از نوع بدیهی و ضروری است لذا نیاز به تعریف ندارد. که این قول را مختار رازی معرفی می‌کند. مذهب دوم اینکه مفهوم علم از نوع بدیهی و ضروری نبوده و تعریف دشوار است که این قول، مختار جوینی و غزالی است. و بالاخره مذهب سوم، که آن را نظری دانسته است. وی پس از بیان هفت تعریف، تعریف هفتم را می‌پسندد که: علم صفتی است که در محل خودش تمییز و تشخیص بین معانی را موجب می‌شود به طوری که احتمال نقیض داده نمی‌شود. مانند سیاه که به واسطه صفت سیاهی از سفید تمییز داده می‌شود (ایجی، ص ۹).

اما شاید بتوان گفت که ساده‌ترین تعبیر در مورد علم اصطلاحی همان تعبیر علامه طباطبایی است که عبارت است از: «حضور چیزی برای چیزی» (طباطبایی، ۱۳۸۷، ص ۴۰۸) که این حاضر شدن، همان آگاهی شخص به شیء است. بنابراین مفهوم زیر بنایی تمام این مباحث در مورد معنای علم، همان آگاهی است.

۲. علم حصولی و حضوری

دانشمندان برای مفهوم علم تقسیمات گوناگونی را در کتب خویش ذکر نموده‌اند، که شاید مهم‌ترین آن را بتوان تقسیم علم به اقسام حصولی و حضوری دانست. علامه طباطبایی در بیان تقسیم این دو علم می‌گویند: حضور معلوم نزد عالم یا به ماهیت است که آن را علم حصولی گویند و یا به وجود است که آن را علم حضوری نامند (همانجا).

استاد مطهری در تفاوت بین این دو علم بیان مبسوطی ارائه نموده که نتیجه آن، این است که در علم حصولی بین عالم و معلوم جدایی و افتراق است و علم ما با واسطه است نه به طور مستقیم. اما در علم حضوری واسطه‌ای بین عالم و معلوم نیست. لذا با توجه به معانی و اقسام علم می‌توان

گفت که علم غیب یا علم لدنی که توضیح آن خواهد آمد از قبیل علم حضوری است، نه علم حصولی (مطهری، ج ۲، ص ۳۵).

۳. علم لدنی

کلمه لدن چنانکه در کتاب قاموس قرآن آمده است: «ظرف زمان و مکان است به معنی "عند" و آن از "عند" اخص است و به مکان نزدیک دلالت دارد» (قرشی، ج ۶، ص ۱۸۶) در وجه تسمیه آن برخی آن را متخذ از آیه شریفه سوره کهف می دانند «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتِيَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلْمًا مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (کاشانی، ج ۲، ص ۳۳۶) و اشاره می کنند که این علمی است شهودی و بدون اکتساب. وقتی گفته می شود علم لدنی، مقصود این است که این علم از جانب خداست نه از روی اکتساب ما (همانجا).

و بالاخره علامه طباطبایی در ذیل همین آیه آن را علم موهبتی و غیر اکتسابی و مختص به اولیاء می داند (طباطبایی، ۱۳۸۷، ص ۱۳).

۴. علم غیب

در لغت به آنچه از حواس پوشیده و مخفی است غیب گفته شده است (ابن منظور، ج ۱، ص ۶۵۴) و از آن روی به جنگل، غابه گویند که به خاطر فراوانی درخت، اشیا از دیده مخفی می ماند و اشیا را در خود پنهان می کند.

شیخ طوسی در تفسیر تبیان گوید: غیب مخفی بودن چیزی است از علم بندگان (طوسی، ج ۵، ص ۳۵۷) و در جای دیگر می گوید: غیب، رفتن شیء است از حوزه درک (همان، ج ۵، ص ۴۷۶) و نیز گفته: غیب یعنی شیء به گونه ای باشد که متعلق حس واقع نگردد (همان، ج ۶، ص ۲۰۰).

بنابراین می توان گفت غیب یعنی آنچه که متعلق علم و درک توسط حواس ظاهری نیست، اعم از آنکه اصلاً قابل ادراک نباشد مانند کنه ذات خداوند و یا در زمان یا مکانی خاص از قلمرو حواس خارج باشد، و اعم از اینکه مربوط به عالم ماوراء طبیعت باشد مثل روح و فرشتگان یا در حوزه و قلمرو عالم طبیعت و ماده، مانند حوادث آینده و مکان های دور.

ماده غیب در قرآن حدود ۵۸ مرتبه تکرار شده که معانی گوناگونی برای برخی از آنان ذکر کرده اند. از جمله علامه طباطبایی در ذیل آیه ۳ سوره بقره می گوید: کلمه غیب برخلاف شهادت، عبارت است از چیزی که در تحت حس و درک آدمی قرار ندارد، و مصادیق آن

عبارت است از خدای سبحان و آیات کبرای او، که همه از حواس ما غایبند، و یکی از آنها وحی است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۴۵).
 برای غیب تقسیمات دیگری نیز نموده‌اند از جمله: غیب مطلق و غیب مضاف (نسبی). که هر کدام از این‌ها به غیب ماوراء طبیعت و غیب عالم طبیعت تقسیم می‌شود.
 غیب مطلق آن است که در همه مقاطع وجودی و برای همگان پوشیده و مستور است مانند ذات خداوند که معرفت کنه ذات او برای احدی مقدور نیست و نسبت به همگان غیب است. اما غیب مضاف یا غیب نسبی آن است که در برخی مقاطع وجودی و یا برای برخی از افراد غیب است مانند اخبار گذشتگان، قیامت و فرشتگان. زیرا قیامت مشهود برخی انسان‌هاست (جوادی آملی، ج ۲، ص ۱۷۱) بحث ما نیز در همین معنا، یعنی غیب به معنای مضاف یا نسبی می‌باشد.

۵. وحی

وحی به معنای آگاهی دادن خاص یا سخن پنهانی است، گاهی هم به معنی الهام، طلب، اخبار، فرمان، اشاره سریع و ... به کار رفته است (ابن منظور، ج ۱۵، ص ۳۸۱)؛ (راغب، ص ۸۵۸).
 طبرسی در *جوامع الجامع معتقد* است: وحی همان الهام و در دل افکندن چیزی است. وی در جای دیگر آن را کلام پنهانی همراه با سرعت معنا می‌کند (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۵۶).
 صاحب تفسیر روح البیان نیز اصل وحی را به معنای اشاره سریع دانسته است و در ادامه می‌گوید، وحی را بدان جهت وحی می‌گویند که با سرعت انجام می‌گیرد. (حقی بروسوی، ج ۸، ص ۳۴۵).

برخی در تفاوت وحی و علم لدنی گفته‌اند که انبیا و اولیا هر دو می‌توانند دارای علم لدنی باشند اما وحی فقط مخصوص انبیا است (آملی، ص ۴۵۰) البته آنچه مخصوص انبیا است همان وحی تشریحی است ولی وحی الهامی، عام بوده و در مورد غیر انبیا هم به کار برده می‌شود. چنانکه در قرآن از الهام به زنبور عسل، تعبیر به وحی شده است. به هر ترتیب قدر جامعی که از تعاریف فوق به دست می‌آید را، می‌توان این گونه بیان نمود: وحی در لغت انتقال و القای مخفیانه چیزی است به کسی به طور سریع و پنهانی، به گونه‌ای که از دیگران پوشیده باشد.

۶. الهام و تفاوت آن با وحی

قرشی در قاموس قرآن، الهام را تفهیم خاصی از جانب خدا یا فرشته‌ای که مأمور خداست معنا می‌کند (قرشی، ج ۶، ص ۲۱۱) و راغب نیز در معنای آن می‌گوید: الهام القای چیزی است در قلب و ویژگی‌اش آن است که از جانب خدا و از ملاء اعلی باشد (راغب، ص ۷۴۸).

برخی الهام را به دو معنای عام و خاص تقسیم می‌کنند. معنای خاص آن مخصوص اولیا و معنای عام آن برای افراد دارای ویژگی و استعداد خاص صورت می‌پذیرد (آملی، ص ۴۵۴).

قیصری در مقدمه معروف خود بر فصوص‌الحکم چهار تفاوت بین وحی و الهام قائل است. اول آنکه الهام گاهی بدون واسطه صورت می‌گیرد، اما وحی همیشه با واسطه است؛ دوم آنکه وحی از اقسام کشف شهودی و متضمن کشف معنوی است، ولی الهام فقط از نوع کشف معنوی است؛

سوم آنکه وحی از خواص نبوت است ولی الهام از خواص ولایت؛ و چهارم آنکه وحی مشروط به تبلیغ است و حال آنکه در الهام این گونه نیست (قیصری، ص ۱۱۱). البته در توضیح این مطلب باید گفت که همان گونه که از کاربرد این واژه در قرآن استفاده می‌شود وحی رسالی اعم از القای مستقیم و غیر مستقیم است چنانکه آیه شریفه "وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآيَاتِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ" (شوری/۵۱) نیز ناظر به این مطلب است و روایات در این معنا نیز وارد شده است.

شاگردان متکلم ائمه علیهم السلام

در میان شاگردان ائمه علیهم السلام کسانی که به علم کلام مشهور شده‌اند عبارت‌اند از: قیس الماصر، مؤمن الطاق، هشام بن سالم، هشام بن حکم، یونس بن عبدالرحمان، سکاک و فضل بن شاذان.

اما غیر از هشام بن حکم که چند مطلب در مورد علم امام در غالب مناظره از او به جای مانده، و همچنین فضل بن شاذان در کتاب *ایضاح* که از او به جا مانده، از دیگر شاگردان ائمه علیهم السلام چیزی به طور صریح در کتاب‌ها یافت نمی‌شود، لذا در بررسی نظر هشام بن حکم و فضل، علاوه بر نقل روایات آنان، به سخنانی که از ایشان ابراز شده، پرداخته و در مورد بقیه شاگردان حضرت، رأی آنان را از مضمون روایاتی که خود در سلسله روایان آن می‌باشند، اخذ

نمودیم. البته از قیس الماصر و سکاک هیچ روایت یا گفته‌ایی که دلالت بر رأی ایشان بر مطلب مورد نظر داشته باشد، چه در کتب روایی و چه در مآخذ دیگر یافت نشد. در این مقاله آراء این متکلمین به صورت موضوعی، در قالب جهات علوم ائمه علیهم السلام و در ذیل سه عنوان (منابع کتبی و شفاهی، علم غیب و دامنه علم امام)، با حفظ تقدم و تاخر متکلم، بیان شده است.

منابع کتبی و شفاهی علوم ائمه علیهم السلام

آیا علم امامان علیهم السلام از روی منابع کتبی‌ای بوده که در بین این بزرگواران دست به دست می‌شده یا سینه به سینه از یک امام به دیگری منتقل شده است. البته ممکن است در برخی موارد کتبی و در برخی دیگر شفاهی بوده باشد. به هر ترتیب در این قسمت به این جهت از جهات علوم ائمه از دیدگاه شاگردان با حفظ تقدم و تاخر می‌پردازیم.

مؤمن الطاق: (از اصحاب امام صادق علیه السلام)

در روایتی که سلسله سند آن به مؤمن الطاق می‌رسد، بیان می‌کند که ما و عده‌ای با ابی بصیر خدمت امام صادق علیه السلام رسیدیم. ایشان فرمودند: ای ابامحمد، علم علی بن ابی طالب علیه السلام از علم رسول الله صلوات الله علیه و آله است و به ما نیز آن علم تعلیم داده شده است (مجلسی، ج ۲۶، ص ۱۷۳).

در روایت دیگر نیز می‌گوید: حضرت باقر علیه السلام صحیفه‌ای به من نشان داد که در آن حلال و حرام و فرائض بود گفتم این چیست؟ فرمود: نوشته‌ای است به املا پیامبر و خط حضرت علی علیه السلام. گفتم از بین نمی‌رود فرمود: چه چیز می‌تواند آن را از بین ببرد. گفتم کهنه و مندرس نمی‌شود، گفت چه چیز می‌تواند آن را کهنه کند؛ سپس فرمود: این جامعه یا از جامعه است (همان، ج ۲۶، ص ۲۳). علامه مجلسی در توضیح این جمله اخیر می‌نویسد: یعنی چه چیز می‌تواند آن را کهنه نماید خدا آن را برای ما حفظ می‌کند یا منظور این است که در دسترس مردم نیست تا کهنه شود یا از بین برود (همان، ص ۲۴).

و جامعه چنانکه در روایات بیان شده کتابی است به طول هفتاد ذراع، که پیامبر اکرم به زبان خود املا نموده و علی بن ابی طالب علیه السلام به دست خود نوشته و در آن تمام نیازمندی‌های مردم تا روز قیامت هست حتی جریمه خدشه وارد کردن بر کسی و حد یک تازیانه و نصف تازیانه (همان، ص ۱۸).

اطلاق روایت اول شامل منابع کتبی و شفاهی و روایت دوم فقط منبع کتبی علم امامان علیهم السلام را بیان می‌کند. پس از نظر مؤمن الطاق، یکی از جهات علوم ائمه علیهم السلام، منابع کتبی و شفاهی است.

هشام بن سالم: (از اصحاب امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام)

در موضوع مورد بحث، دو روایت از هشام بن سالم این مطلب را بیان می‌کند که منزلت امامان همانند منزلت ذوالقرنین در علم، یوشع، صحابی حضرت موسی و آصف، صحابی حضرت سلیمان است. وقتی از حضرت سؤال می‌شود که اینان به چه حکم می‌نمودند، جواب فرمود به حکم خدا و به حکم آل داوود و به حکم محمد صلوات الله علیه؛ و روح القدس آن را به ما تعلیم داده است (همان، ص ۷۴؛ ج ۱۳، ص ۳۶۸)؛ (کلینی، ج ۱، ص ۳۹۸).

در روایتی نیز حضرت امیر به بعضی از اصحاب خود می‌فرماید در سینه من علوم زیادی است که رسول الله به من تعلیم فرموده است و اگر شخص لایقی را می‌یافتم برخی از آن را به او تعلیم می‌نمودم. (مجلسی، ج ۴۰، ص ۱۲۹).

طبق این دو روایت، تعلیم از رسول الله شامل منابع کتبی و شفاهی می‌شود.

هشام بن الحکم الکندی: (صحابی خاص امام صادق و امام کاظم علیهما السلام)

در چند مناظره هشام از این موضوع سخن به میان آورده است که در ذیل بیان می‌شود. در مناظره با مرد شامی، در آخر مناظره، هشام در حالی که اشاره به امام می‌کرد، گفت: «هَذَا الْجَالِسُ يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي نَشَدُّ إِلَيْهِ الرَّحَالَ وَ يُخْبِرُنَا بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ وَرَأْتُهُ عَنْ أَبِي عَنْ جَدِّ هَمِينَ آقَا كَه نَشْتَهْ اسْت، كَه از اطراف عالم جهت استفاده از محضرش اطراف او را می‌گیرند و ما را از چیزهای آسمانی مطلع می‌کند، به وسیله وراثت از پدر و جدش». و پس از آن به مرد شامی گفت هر چه می‌خواهی از او (امام) بپرس و امام نیز از کیفیت مسافرت مرد شامی خبر داد (همان، ج ۲۳، ص ۹؛ اسعدی، ص ۱۴۴). نکته مهم در این روایت آن است که در عبارت هشام یعنی خبر دادن از اخبار آسمان، که در حضور امام و بدون هیچ ردعی از آن حضرت گفته شده، نوعی از علم غیب امام را معرفی می‌کند چرا که می‌توان گفت خبرهای آسمان جزء امور غیبی هستند که اطلاع از آن جز برای افرادی از اولیای الهی ممکن نیست. در واقع «اخبار آسمان‌ها» همیشه و در همه ادوار برای بشر، جزء اموری بوده که اطلاع از آن را دست نیافتنی و آن را از

امور غیبی دانسته‌اند. لذا در این جمله، هشام به همین مطلب اذعان می‌نماید که ائمه از اخبار غیبی مطلع می‌باشند. اما با دقت در عبارت هشام به نکته‌ای برمی‌خوریم که ما را از این حکم دور می‌کند زیرا خود او بلافاصله این اطلاع از اخبار آسمان‌ها را با عبارت «وَرَأَيْتُ عَنْ أَبِي عَنْ جَدِّ» از ناحیه خود امام سلب می‌کند، و آن را به طور وراثتی از ناحیه پدر و سپس از ناحیه پیامبر بیان می‌کند، که در نهایت، این علم از ناحیه پیامبر به خدا متصل می‌شود و از این جهت جزو علوم کتبی و شفاهی ائمه قرار می‌گیرد.

در مناظره دیگری که با بریهه، جاثلیق و بزرگ مسیحیان صورت گرفته، هشام علم امام را برای بریهه چنین شرح می‌دهد که: «و ما استودع من العلم فلا یجهل، حافظاً للدين قائماً بما فرض علیه من عترۃ الانبیاء و جامع علم الانبیاء؛ آنچه از علم به او سپرده شده به آن جاهل نباشد، دین را حافظ است و به آنچه بر او واجب شده از عترت پیامبران پرداخته و جامع علم همه پیامبرانست.» و در ادامه می‌گوید: «و یحدث بالاعجوبات من اهل الطهارات و... و لم یجهل مسألة فی کل سنته و یجلو کل مدلهمة؛ به چیزهای عجیب خبر می‌دهد... و هیچ مسئله را جاهل نباشد، در باب هر مشکلی فتوا می‌دهد و هر تاریکی را روشن می‌سازد (مجلسی، ج ۱۰، ص ۲۳۸) و پس از آنکه بریهه از امام سؤال می‌کند که از کجا شما تورات و انجیل و کتاب‌های پیامبران و علم آنها را به دست آورده‌اید. حضرت فرمود: اینها در نزد ماست به طریقه میراث از نزد آنان، همان طور که آنها، آن را می‌خواندند ما می‌خوانیم و همان طور که می‌گفتند ما می‌گوییم (همان، ص ۲۳۵).

یونس بن عبدالرحمن: (از اصحاب امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهم السلام)

در روایتی که یونس در سلسله راویان آن قرار دارد، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: چیزی از نزد خدای عزوجل خارج نشود، جز اینکه به رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز شود، سپس به امیرالمؤمنین علیه السلام رسد و سپس به امامان دیگر، یکی پس از دیگری تا امام آخر از امام اول عالم تر نباشد (همان، ج ۲۶، ص ۹۲).

در روایتی دیگر راوی از امام صادق علیه السلام درباره ماهیت علم نجوم سؤال می‌کند که حضرت در این باره می‌فرماید: علمی از علوم انبیاست. سپس راوی می‌پرسد آیا علی علیه السلام نیز عالم بدان بود؛ حضرت می‌فرماید: او اعلم مردم به این علم بود (همان، ج ۵۵، ص ۲۳۵).

در روایت دیگر راوی بیان می‌کند که حضرت صادق علیه‌السلام این حکم را از کتاب فرایض که به املای رسول خدا صلوات الله علیه و آله و خط علی علیه‌السلام است بر من خواند (کلینی، ج ۷، ص ۹۴).

از روایات فوق استفاده می‌شود که بخشی از علوم ائمه از طریق وراثت و انتقال از امام قبلی یا پیامبر است.

فضل بن شاذان: (از اصحاب امام رضا، امام جواد، امام هادی، امام عسکری علیهم‌السلام)

در روایتی طولانی، فضل می‌گوید، مأمون از حضرت رضا علیه‌السلام خواست که خلاصه‌ای از اسلام واقعی را برایش بنویسد و امام در قسمتی از این نامه می‌نویسد که راهنما پس از پیامبر و حجت برای مردم و حاکم بر امور مسلمانان و سخنگوی قرآن و عالم به احکام آن، برادر و جانشین و وصی و ولی اوست. آن کسی که نسبتش به پیامبر چون نسبت هارون است به موسی، علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیه‌السلام، امام متقین و پیشوای سفیدچهرگان و ممتازترین اوصیاء، وارث علم پیامبران و بعد از او حضرت امام حسن و امام حسین سرور جوانان اهل بهشت. و در ادامه بقیه امامان را تا حضرت بقیه الله ارواحنا له الفداء شمردند. در قسمت دیگر نامه فرمود:

آنها مفسر قرآن هستند و فرموده‌های پیامبر را توضیح می‌دهند (مجلسی، ج ۱۰، ص ۳۵۳).

اما در کتاب /ایضاح نیز شواهدی بر این موضوع یافت می‌شود. البته کتاب /ایضاح این متکلم با دو مشکل روبه‌روست. از طرفی نسبت این کتاب به فضل مشکوک بوده (بجنوردی، ج ۴، ص ۵۲) و از طرف دیگر با صرف نظر از این مطلب، بنا بر نقل خود مؤلف در این کتاب، روایات آن از کتب اهل تسنن، و فقط برای مجادله با آنان آورده شده است (فضل بن شاذان، ص ۹۲) بدیهی است در این صورت ممکن است روایتی به نظر خود مؤلف، مشکل سندی داشته باشد که در این صورت حدیث، حداقل از نظر مؤلف، معتبر نیست.

به هر ترتیب در جایی از این کتاب بر اهل سنت خرده گرفته و می‌گوید شما گمان می‌کنید که شیعه می‌گوید علم آل محمد صلوات الله علیه الهامی و بدون تعلیم است. و حال اینکه از ابن عمر روایت می‌کنید که آل محمد مفهوم هستند و اینکه علی علیه‌السلام فرموده است: نزد من چیزی جز وحی نیست مگر اینکه خداوند به من فهم آن را عطا نموده است.

او در ادامه نسبت این قول به شیعه را رد نموده و می‌گوید: و حال اینکه شیعه این گونه نمی‌گوید که علم آنان الهامی باشد. و دلیل ما بر این مطلب روایتی است از علی علیه‌السلام که

می‌فرماید نیست در نزد ما، مگر آنچه که در کتاب خدا یا آنچه که در صحیفه است و گفته‌ی علی علیه السلام راست می‌باشد. زیرا در کتاب خدا علم آنچه که مردم در امر دینشان بدان نیازمندند، جمع شده است. و هر آنچه که در صحیفه است تفسیر کتاب خدا است و نفرت دارید از اینکه بگویید نزد آل محمد صحیفه‌ای است که در آن علم حلال و حرام می‌باشد که این صحیفه به املائی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خط حضرت علی علیه السلام است. اگر این روایاتی که شما از ایشان نقل می‌کنید حق است پس این گفته‌ی ایشان امر عظیمی نیست و علی علیه السلام کار منکری را انجام نداده است. بلکه آنچه از رسول خدا شنیده، همه را نوشته و برای فرزندش به ارث گذاشته است و این مانند این است که فقیهی از شما صد جلد، بیشتر یا کمتر، از چیزهایی که شنیده و نوشته، برای فرزندش به ارث می‌گذارد (فضل بن شاذان، ص ۴۵۹).

نتیجه بحث

چنان که مشاهده شد، روایات متکلمان را بر اساس تقدم و تاخر آورده تا سیر تطور این جهت از جهات علوم ائمه در نظر این بزرگواران نشان داده شود. همه آنان در اینکه یکی از جهات علوم امامان علیهم السلام منابع کتبی و شفاهی است متفقند و اختلافی در بین نیست. چنانکه در روایات مربوط به مؤمن الطاق و هشام بن سالم به منبع شفاهی و سینه به سینه از حضرت رسول صلوات الله علیه و روح القدس اشاره رفته و نیز در بقیه متکلمان و هم اینان به منبع کتبی و دست به دست شده، تصریح شده است. اگر چه در مورد نام این صحیفه‌ها اختلاف است که می‌توان گفت یا چند صحیفه با نام‌های متفاوت و یا یک صحیفه با نام‌های مختلف است چنانکه مؤمن الطاق به صحیفه جامع و یونس بن عبدالرحمن به صحیفه فرائض اشاره می‌کند.

هر دو صحیفه، طبق همین روایات به املائی رسول خدا صلوات الله علیه و خط علی علیه السلام بوده و موضوعات مربوط به احکام نیز در آن‌ها آمده است اما چیزی که ممکن است متفاوت بودن این دو صحیفه را علاوه بر اسم کتاب نشان دهد، نکته‌ای است که در برخی از روایات در مورد صحیفه جامع آمده است که این صحیفه را حاوی همه نیازهای مردم حتی جریمه خدشه وارد کردن، بیان می‌کند که این مطلب، این صحیفه را اعم از صحیفه فرائض نشان می‌دهد. البته بحث و بررسی راجع به این موضوع را باید در جای دیگر جستجو نمود. بنابراین آنچه مهم است آن است که طبق عقیده این متکلمان که برآمده از نقل روایات امامان است، یکی از جهات علوم ائمه منابع کتبی و شفاهی است.

علم غیب امامان

آیا امامان علیهم السلام دارای علم غیب بوده‌اند، در صورت مثبت بودن جواب، آیا همه علوم ائمه از نوع علم به غیب بوده یا قسمتی از آن. این آگاهی از غیب، از چه راهی بوده است. در این قسمت به بررسی این جهت از جهات علوم ائمه علیهم السلام، از منظر همین شاگردان می‌پردازیم.

مؤمن الطاق

از روایاتی که مؤمن الطاق در سلسله سند آن قرار داشته و به نوعی دربردارنده این نوع از علم امامان علیهم السلام بوده باشد تنها به یک روایت می‌توان استناد نمود. امام صادق علیه السلام به مؤمن الطاق می‌فرماید: به خدا قسم من مردمان شرور شما را از دام پزشکی که چهارپایان بیمار را می‌شناسد بهتر می‌شناسم. مردمان شرور شما کسانی هستند که قرآن نمی‌خوانند مگر به صورت هذیان و نماز نمی‌خوانند مگر با تأخیر و زبان خویش را نگه نمی‌دارند (مجلسی، ج ۷۵، ص ۲۸۷). در این روایت از طرفی امام سوگند یاد می‌کند که مردمان شرور را از دام پزشکی که چهارپایان بیمار را می‌شناسد، بهتر می‌شناسد و از طرفی این شناخت را معلل به اسباب ظاهری می‌کند. واضح‌تر اینکه اگر جمله دوم امام نبود دارا بودن علم غیب امام نزد مؤمن الطاق محرز می‌گردید. اما با آوردن جمله دوم، نمی‌توان این نتیجه را گرفت که این نوعی از علم غیب باشد، زیرا مضمون روایت این می‌تواند باشد که، امام می‌داند کسانی که این سه خصلت در آنهاست شرورترین مردم هستند.

بنابراین سخن یا روایتی از مؤمن الطاق، که بتواند به طور صریح، شاهدی بر موضوع بحث باشد موجود نیست.

هشام بن سالم

در روایتی که هشام بن سالم در سلسله سند آن قرار دارد، حضرت امیر مردم را پس از وفات پیامبر به سه دسته تقسیم نموده، در بیان دسته اول می‌فرماید آنها کسانی هستند که پس از رسول اکرم، به عالمی رجوع نمودند که از طرف خدا هدایت یافته و خدا او را به سبب آنچه به او آموخته، از علم دیگران بی‌نیاز ساخته است (کلینی، ج ۱، ص ۳۳).

در این روایت اگر منظور از جمله « قَدْ أَعْنَاهُ اللَّهُ بِمَا عَلِمَ » این باشد که خداوند علم خود را بی‌واسطه و یا از طریق ملک و فرشته، به آن حضرت افاضه نموده که در این صورت می‌تواند شاهدی بر علم غیب امام باشد. اما اگر منظور این باشد که این علم به واسطه پیامبر به ایشان داده

شده، مربوط به تعالیم کتبی یا شفاهی امامان علیهم السلام است و ربطی به علم غیب ندارد در هر صورت عبارت اجمال داشته و در موارد اجمال بهتر است به متیقن حکم نمود که همان تعالیم کتبی و شفاهی است.

در حدیث دیگر امام صادق علیه السلام به اصحاب خود سفارش نموده که برای اصحاب ایشان همین مقدار کفایت می‌کند که درباره معرفی امام بگویند، او علم حلال و حرام و علم قرآن و قضاوت میان مردم را می‌داند (مجلسی، ج ۲۳، ص ۱۹۵).

اما در روایت دیگر که راوی صحت روایت بالا را از امام می‌پرسد، امام در جواب می‌فرماید، اینها در برابر آن علمی که شب و روز بر ما حادث می‌شود سهل است (همان، ج ۲۹، ص ۹۴).

روایات دیگر ناظر به این مطلب است که نزد امامان، کوه های علم، آثار نبوت، علم کتاب، فصل میان مردم، روشنی امور، علم منایا و بلایا و قضایاست (همان، ج ۲، ص ۲۱۵؛ ج ۲۶، ص ۱۴۲). روایت دیگری که هشام بن سالم در سلسله روایان آن موجود است، خطبه ای است که امیرالمؤمنین بر منبر کوفه بیان فرموده که در آغاز آن حضرت خطاب به خداوند عرضه می‌دارد که خدایا ناچار باید در روی زمین حجت هایی داشته باشی تا دانستی‌ها و علوم تو را به مردم بیاموزند تا پیروان اولیای تو پراکنده نشوند. این خطبه نسبتاً طولانی بوده که شاهد ما از آن همین مقدار است (نعمانی، ص ۱۳۷) البته تعلیم علوم الهی از طرف رسولان الهی به مردم با وراثتی بودن علوم آنان منافاتی ندارد و نمی‌تواند شاهی بر علوم غیبی این بزرگواران باشد.

در جمع این روایات می‌توان گفت، قسمتی از علم امام اکتسابی نبوده بلکه از طرف خداوند به آنها افزوده می‌شود. علاوه براینکه امامان عالم به حلال و حرام، قرآن، قضاوت میان مردم، علم منایا و بلایا و قضایا هستند، در هر شب و روز نیز علوم آنان در حال افزایش بوده و حادث می‌گردد. ایشان عالم به کتب انبیای گذشته هستند. چنانکه در روایات نیز به آن تاکید شده است. این علوم یا لااقل برخی از آن از طرف خداوند و توسط روح الامین افزوده می‌شود. همان‌طور که قسمتی از علوم امامان از نظر هشام به صورت میراث از پیامبر صلوات الله علیه به امیرالمؤمنین علیه السلام و از ایشان به بقیه ائمه علیهم السلام رسیده است.

در توضیح علم منایا و بلایا، به طور خلاصه می‌توان گفت: علم منایا، علم به میزان عمرها و علم بلایا، علم به گرفتاری‌ها و حوادث است (صدوق، ج ۲، ص ۴۴۰).

نتیجه اینکه اگر بخواهیم از این روایات، نظر هشام بن سالم را در مورد علم غیب امامان به دست بیاوریم باید بگوییم که از نظر هشام قلمرو علم امام فقط منتهی به احکام حلال و حرام

نبوده و غیر آن را نیز دربرمی گیرد. از طرفی اگر علم منایا و بلایا و قضایا و علومى که هر شب و روز برای امام حادث می شود را نوعی از علوم غیبی بدانیم باید بگوییم که از نظر هشام بن سالم امامان دارای علوم غیبی بوده که از طرف خداوند به آنها افاضه می شده است. و به همین سبب علم امام، در یک حد ثابت نبوده و همیشه رو به تزاید است.

هشام بن الحکم

در مناظره هشام با مرد شامی، هشام در پایان مناظره به دو نکته اشاره می کند که با موضوع ارتباط دارند. یکی اینکه با اشاره به امام، می گوید؛ او ما را از چیزهای آسمانی مطلع می کند، به وسیله وراثت از پدر و جدش. که در قسمت منابع کتبی گفتیم با توجه به قسمت آخر سخن هشام این نمی تواند دلیل بر علم غیب امام باشد. دوم اینکه در ادامه همین مناظره هشام برای شاهد آوردن بر ادعای خود، به مرد شامی می گوید که هر سؤالی را که می خواهی از او بکن. و حضرت صادق علیه السلام طبق نقل هشام، خطاب به مرد شامی می فرماید: من زحمت سؤال کردن را از دوش تو برمی دارم سپس از کیفیت مسافرت و آمدن مرد شامی خبر داد (مجلسی، ج ۲۳، ص ۹؛ اسعدی، ص ۱۴۴).

لذا از نظر هشام، پیامبر و امامان (ع) توانایی این را دارند که با اتکا به قدرت لایزال الهی از امور غیبی به نجو مطلق یا جزئی مطلع شوند و دیگران را نیز خبر دهند. ولی تأکید هشام بر گستره دانش ائمه از طریق وراثت و از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله بیشتر است.

یونس بن عبدالرحمان

فقط در یک روایت، که بیان کننده نوعی از علم غیب امامان نیز است. یونس در سلسله سند آن قرار دارد، و از طرفی، در این روایت آمده است که علی علیه السلام و سلمان هر دو مُحَدَّث بوده اند. و سپس امام در تفسیر محدث می فرماید که خداوند فرشته ای را می فرستد در گوش او القا می کند که چنین و چنان است (مجلسی، ج ۲۲، ص ۳۵۰). کلینی معتقد است طبق این روایت، سلمان فارسی نیز محدث بوده، پس به طریق اولی همه امامان محدث هستند، زیرا مقام امامان از سلمان بالاتر است و به همین مطلب در روایات نیز تصریح شده است (کلینی، ج ۱، ص ۵۳۳).

فضل بن شاذان

بنا به نقل فضل، در روایتی امام می فرماید: علم دو نوع است علمی که نزد خداست و کسی را بر

آن اطلاعی نیست و علمی که حق تعالی آن را تعلیم ملائکه و پیغمبران خود فرموده پس آنچه تعلیم پیغمبران و ملائکه نموده همیشه به حال خود خواهد بود و حقتعالی خود و ملائکه و پیغمبران خود را تکذیب نخواهد کرد و علمی است که نزد حقتعالی مخزون است و هر چه خواهد اثبات می کند (همان، ص ۱۴۷).

طبق این روایت از نظر فضل، یک قسمت از علم فقط مخصوص خداوند بوده و احدی را بر آن اطلاعی نیست. اما قسم دیگر علم الهی که به فرشتگان و انبیا و پیامبران و بعد از آنان به ائمه علیهم السلام تعلیم داده شده، شامل علم به احکام الهی، علم به کتاب خدا و غیره از علوم امامان می شود. مگر اینکه گفته شود مقصود روایت از علم الهی، که نزد پیامبر و علی علیه السلام به ودیعت نهاده شده، همان علم مخزونی است که نزد خداوند بوده و احدی را بر آن اطلاعی نیست. اما ناگفته نماند که در این صورت تقسیم علم الهی به دو علم نمی تواند درست باشد. به هر حال این روایت علم غیب پیامبر را اثبات می کند و برای بقیه ائمه، همان جهت کتبی و شفاهی متصور می شود.

در روایتی دیگر از فضل که به چگونگی خلقت ائمه طاهرین می پردازد، آفرینش پیامبر اکرم ص را از یک نور بیان نموده و بیان می دارد که خداوند هر دو را امینان و گواهان بر خلق و جانشینان او بر زمین قرار داده است. علم خود را به آن دو به ودیعت نهاده و بیان را به آنها تعلیم فرموده است (مجلسی، ج ۳۵، ص ۲۸).

در این روایت نیز بحث از به ودیعت نهادن علم الهی نزد پیامبر و امامان است و شاید همان بیان در ذیل روایت قبل را بتوان در اینجا نیز داشت و گفت که در مورد پیامبر اثبات نوعی از علم غیب الهی می شود اما ائمه علوم را از پیامبر اخذ می کنند.

در روایت بعدی که اسناد آن به اصبح بن نباته می رسد آمده است که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون کوفه رفته و ما نیز به او ملحق شدیم. حضرت فرمود: قبل از آنکه مرا از دست بدهید، از من پرسید. زیرا در اطراف و جوانب من علم بسیار است. هر گاه از من سؤال شود، پاسخ گویم و هر گاه سکوت شود شروع به کلام نمایم. سپس دست به شکم مبارک زده و فرمود: بالای آن علم است و پایین آن تفاله آن است (همان، ج ۹۷، ص ۲۳۵). با توجه به سخن امام علی علیه السلام شاید بتوان نوعی از علم غیب را برای حضرت بیان نمود زیرا اینکه حضرت به طور مطلق می فرماید «از من پرسید»، به نظر می رسد دامنه آن بیش از منابع کتبی یا شفاهی و نشان دهنده جهات دیگر باشد زیرا اطلاق این سخن شامل علومی می شود که در دسترس بشر

نیست و همچنین با توجه به محدث بودن امام منظور می‌شود که منظور معارفی نیست که از طریق کتبی یا شفاهی از جانب پیامبر اخذ شده است.

به هر ترتیب اینها روایاتی بودند که در کتاب های جامع روایی، در موضوع مورد بحث، از فضل بن شاذان یافت شد. فقط از روایت آخر می‌توان استفاده کرد که از منظر فضل بن شاذان، امامان از درجه‌ایی از علم غیب الهی بهره می‌برده‌اند. البته در روایت دیگری هشام بن سالم نقل می‌کند که حضرت امیر به بعضی از اصحاب خود می‌فرماید در سینه من علوم زیادی است که رسول الله به من تعلیم فرموده است و اگر شخص لایقی را می‌یافتم برخی از آن را به او تعلیم می‌نمودم (همان، ج ۴۰، ص ۱۲۹).

در جمع بین این دو روایت می‌توان با قسمت دوم روایت اخیر، که مقید به قید «تعلم از رسول‌الله» است، اطلاق روایت اولی را به همین قید برگردانیم و به این مطلب قائل شویم که با توجه به روایت هشام که علم امام را به صورت مقید مطرح کرده است اطلاق روایت فضل برداشته می‌شود البته این جمع مشکل یک قسمت از روایت را حل می‌کند اما قسمت دیگر روایت که حضرت می‌فرماید هر چه می‌خواهید از من پرسید به اطلاق خود باقی می‌ماند.

اما دو مطلب در این بحث باقی می‌ماند که در صورت صحت آن، با نسبت دادن این رأی (که ائمه علیهم‌السلام دارای علم غیب هستند) به فضل بن شاذان منافات دارد.

مطلب اول این است که فضل در کتاب /یضاح که منسوب به اوست، به صراحت بیان می‌کند که علم امامان علیهم‌السلام الهامی نیست و فقط منبع آن، کتاب خدا و صحیفه است و دلیل آن را روایتی از امیرالمؤمنین بیان می‌کند (الفضل بن شاذان، ص ۴۵۹).

طبق این نقل، فضل علم امامان را فقط کتاب خدا و صحیفه می‌داند. که در این صورت باید روایتی را که او از حضرت امیر نقل می‌کند و ما آن را دال بر علم غیب امامان دانستیم به همین جهت از جهات علوم ائمه، یعنی منابع کتبی و شفاهی برگردانیم.

اما دو نکته در مورد کتاب وجود دارد یکی اینکه، در این کتاب به اذعان مؤلف از روایات اهل سنت استفاده شده است و از روایاتی که راوی آن یکی از اهل بیت علیهم‌السلام یا یکی از علمای شیعه باشد بهره نبرده است (همان، ص ۹۲).

دیگر اینکه استناد این کتاب به فضل بن شاذان نیز محل تردید است. به عنوان نمونه در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی چنین آمده است:

«کتابی با عنوان *الایضاح* به کوشش جلال‌الدین محدث در تهران در سال ۱۳۵۲ به نام فضل بن شاذان منتشر شده و سپس در بیروت در ۱۴۰۲/ق/۱۹۸۲م تجدید چاپ شده است. هیچ یک از متقدمان این کتاب را به ابن شاذان نسبت نداده‌اند و این نسبت نخستین بار در سده ۱۱ق در آثار فیض کاشانی به چشم می‌خورد.» (بجنوردی، ج ۴، ص ۵۲).

پس از طرفی نسبت این کتاب به فضل مشکوک بوده و از طرف دیگر با صرف نظر از این مطلب، بنا بر نقل خود مؤلف در این کتاب، روایات آن از کتب اهل تسنن و فقط برای مجادله با آنان آورده شده است. بنابراین روایات این کتاب نمی‌تواند در موضوع مورد بحث ما مورد استناد قرار بگیرد. بدیهی است اگر بخواهیم رأی و نظر مثلاً یک راوی را از میان روایات او، در مورد موضوعی به دست بیاوریم، باید روایاتی را مورد استناد قرار دهیم که مورد قبول یا اعتنای او بوده باشد. اما مؤلف *ایضاح* این هدف را تعقیب کرده که روش اهل سنت را در آن قسمت از عقاید و آراء که نص قرآن مجید و سنت بر آن دلالت ندارد، بیان کند و نیز اختلافات ایشان را در احکام عملی روشن سازد. بنابراین استناد به روایات این کتاب، برای بدست آوردن رأی و نظر فضل بن شاذان در مطلب مورد بحث صحیح به نظر نمی‌آید.

مطلب دوم در این موضوع عبارت کتاب کشی است که در آن عقاید فضل را بیان می‌کند کشی از ابوالحسن علی بن محمد بن قتیبه نقل می‌کند که او هم از نامه‌ای که عبد الله بن حمدویه بیهقی به امام نوشته، نسخه‌ای برداشته است. در اواسط نامه در بیان عقاید فضل، به امام می‌نویسد که «در نیشابور مردی به نام فضل بن شاذان هست که عقیده دارد به شهادت لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و محمد رسول الله و می‌گوید خدا در آسمان هفتم بالای عرش است همان‌طوری که خود را ستوده و جسم است. او را بر خلاف مخلوقین در تمام معانی می‌ستایند. مانند ندارد. سمیع و بصیر است. و از جمله عقاید او این است که پیامبر اکرم دین کامل آورده و در راه دین کمال مجاهدت و تبلیغ نموده و تا هنگام مرگ به پرستش او مشغول بوده یک نفر را تعیین کرده که جانشین او باشد بعد از او، و به او علمی که خدا وحی نموده تعلیم کرده است. آن شخص عارف به حلال و حرام و تأویل قرآن و فصل الخطاب است و در هر زمانی باید یک نفر وجود داشته باشد که این مسائل را بداند. این علم به عنوان میراث از پیامبر اکرم به آنها رسیده و به یکدیگر می‌سپارند. هیچ کدام اطلاعی در امور دین جز از راه وراثت از پیامبر نمی‌دانند. او وحی بعد از پیامبر را منکر است. امام در جواب فرمود در بعضی مسائل اعتقادش صحیح است و در بعضی از آنها برخلاف است. اما نکته اینجاست که امام در قسمتی از جواب این نامه درباره فضل می‌گوید که این فضل بن شاذان

با ما چه کار دارد پیوسته دوستان ما را منحرف می کند و عقاید ناپسند را میان آنها رواج می دهد هر وقت نامه ای برای آنها نوشتم در این مورد بر ما اعتراض کرد. من به او پیشنهاد می کنم که دست از این کارها بکشد و گرنه به خدا قسم نفرین می کنم مبتلا به مرضی شود که در دنیا و آخرت علاج نداشته باشد (مجلسی، ج ۲۵، ص ۱۶۱؛ الکشی، ص ۵۴۰).

اگر این نقل و مطالب گفته شده در آن صحیح باشد و به درستی عقاید فضل را بیان کند، در گزارش عقیده فضل بن شاذان که در کتاب *دایرة المعارف بزرگ اسلامی* نوشته شده است، نباید کوچک ترین تردیدی به خود راه داد. در این کتاب آمده است:

وی با این عقیده که امامان به بواطن امور آگاهند و علم الهی لاینقطع به ایشان می رسد موافق نبود و معتقد بود پیامبر دین را به طور کامل آورده و امامان پس از او علم خود را از سر چشمه پیامبر فرا گرفته اند (بجنوردی، ج ۴، ص ۵۱).

ولی این نتیجه گیری، که از همان نقل کشی از نامه حمدویه گرفته شده، به نظر درست نمی آید، زیرا گذشته از اعتبار سند نقل نامه حمدویه، در این نامه مطالبی را به فضل نسبت می دهد که مثلاً در نیشابور مردی است که این گونه عقیده دارد و این گونه فکر می کند. از کجا می توان به صحت نسبت این اقوال به فضل پی برد. از طرفی با این همه توثیقات از بزرگان علم رجال، چگونه فضل در معرض نفرین امام واقع شده باشد که در این صورت جایی برای توثیق او وجود ندارد.

مثلاً چگونه می توان بین این دو نقل از کشی، اشتهای برقرار نمود. زیرا در همین کتاب کشی، از محمد بن ابراهیم وراق سمرقندی نقل می کند که پس از آنکه خبر آزادی امام حسن عسکری از زندان، به او می رسد. به دیدار امام می رود. او می گوید: با شادمانی تمام وارد سامراء شد و با خود کتاب *یوم و لیل* از فضل بن شاذان را داشتم. خدمت امام رسیدم و آن کتاب را به ایشان نشان دادم و عرضه داشتم: فدایت شوم، این کتاب را ملاحظه فرمایید و نظرتان را در باره آن بگویید. آن جناب، کتاب را گرفت و صفحه صفحه ورق زد و فرمود: این کتاب درست است، شایسته است به آن عمل شود. بعد عرض نمودم: آقا، فضل بن شاذان خیلی بیمار است. مردم شایع کرده اند این به سبب نفرینی است که شما در باره او کرده اید. زیرا از وی ناراحت شده بودید که گفته است، جانشین ابراهیم بهتر از جانشین محمد صلی الله علیه و آله بوده است. آیا این درست است. یا اینکه چنین حرفی را نزده و بر او دروغ بسته اند. امام فرمود: بله بر او دروغ بسته بودند. و خداوند فضل را رحمت کند. خداوند فضل را رحمت کند (الکشی، ص ۵۳۷).

این تهمت ها به اصحاب ائمه بی سابقه نبوده و بسیاری از اصحاب ائمه مانند هشام بن حکم، هشام بن سالم و غیره به آن مبتلا بوده‌اند. و به همین خاطر است که رجالی بزرگی همچون کشی و نجاشی و غیره، فضل بن شاذان و دیگر اصحاب را از این اتهامات تبرئه نموده و حکم به توثیق آنها داده‌اند. بنابراین در نقل کشی از نامه حمدویه، آیا می‌توان متن را دو قسمت نمود. به این صورت که، آن قسمتی را که مربوط به انتساب عقاید ذکر شده به فضل بن شاذان است را درست پنداشت و قسمت آخر نامه را که مربوط به توییخ امام نسبت به فضل است ناروا بدانیم. در غیر این صورت باید بگوییم تمام مطلب از درجه اعتبار ساقط است و نسبت دادن اقوال به فضل، صرف نظر از درستی یا نادرستی آن، محل تردید است.

بنابراین نتیجه‌ایی که از روایت نقل شده از امیرالمؤمنین توسط فضل، گرفته شد با این مطالب، قابل رد نیست. البته حداقل مورد مشکوک بوده و می‌توان به قدر متیقن عمل نمود.

نتیجه بحث

با توجه به روایات و سیر تقدم و تأخر شاگردان متکلم ائمه علیهم السلام در موضوع علوم غیبی ائمه علیهم السلام می‌توان گفت که دو متکلم یعنی قیس الماصر و سکاک اصلاً مطلبی در این موضوع ندارند ولی از مؤمن الطاق که پس از قیس الماصر می‌باشد روایتی در این موضوع آورده شد که پس از بررسی معلوم شد دلالتی بر این جهت از جهات علوم ائمه نداشته و ناظر به جهات دیگر است. اما از بقیه متکلمین یعنی هشام بن الحکم، هشام بن سالم، یونس بن عبدالرحمان و فضل بن شاذان که در سلسله هم قرار دارند و عصر امام صادق تا امام عسکری علیهم السلام را شامل می‌شود، با توجه به روایات و مطالب نقل شده از این بزرگواران، به دست می‌آید که یکی از جهات علوم ائمه علیهم السلام را علوم غیبی و به طریق افاضه از خداوند متعال می‌دانند. با بیان سیر موضوع به این نتیجه مهم می‌رسیم که این آراء در کدام عصر، بیشتر بین مردم نفوذ داشته و می‌تواند در بردارنده این مطلب باشد که لااقل گروهی از مردم نیز به تبع همین دانشمندان، برای ائمه علیهم السلام، نوعی از علم غیب و الهام و افاضه از خداوند قائل بوده‌اند.

دامنه علوم ائمه علیهم السلام

در این قسمت نظر این متکلمان را درباره حدود و دامنه علم امامان علیهم السلام آورده تا معلوم

شود متکلمان اولیه و پس از آن، در رأی خود نسبت به دامنه و گستره علوم این بزرگواران، یکسان اندیشیده یا نسبت به محدوده آن اختلاف داشته‌اند.

مؤمن الطاق

از مجموع روایات نقل شده توسط این راوی می‌توان جمع بندی نمود که ایشان علاوه بر اینکه گستره علم امام را حلال و حرام فقط ندانسته بلکه آن را تا حد دامنه علم پیامبر صلوات الله علیه، نیز بالا می‌برد، زیرا در روایت نقل شده، ائمه علیهم السلام را عالم به علم علی علیه السلام که آن نیز از علم رسول الله علیه السلام نشأت گرفته، می‌داند (مجلسی، ج ۲۶، ص ۱۷۳) پس با توجه به استدلال او بر افضلیت علی علیه السلام بر همه مردم (مجلسی، همان، ج ۴۷، ص ۳۹۸) و جمع آن با دیگر روایات، مؤمن الطاق بر این نظر بوده که چون ائمه علیهم السلام، علومشان برگرفته از رسول الله صلوات الله علیه بوده، با توجه به گستره علم پیامبر تا حد تمام نیازهای بشری، برای ائمه علیهم السلام نیز این دامنه از علم متصور است.

هشام بن سالم

طبق روایات نقل شده توسط این متکلم، امام از طرف خدا هدایت یافته و با تعلیم علم خود به امامان، آنان را از مردم بی‌نیاز ساخته است (کلینی، ج ۱، ص ۳۳). ائمه علم حلال و حرام و قضاوت (مجلسی، ج ۲۳، ص ۱۹۵) علم منایا و بلایا و علم کتاب (همان، ج ۲، ص ۲۱۵) را می‌دانند. اما این همه مطلب نیست. آنچه به نظر می‌رسد آن است که او گستره علم امام را حتی بیش از حد نیاز این مردم می‌داند. زیرا از طرفی علوم زیادی در سینه علی علیه السلام نهفته بوده که ناگفته مانده (همان، ج ۴۰، ص ۱۲۹) و از طرف دیگر در روایت نقل شده دیگری توسط همین متکلم، امام به ملاقات مردم شهری می‌رود و به آنها نیز علومی را تعلیم می‌دهد که اگر بر مردم خوانده شود به امامان، کافر می‌شوند (همان، ج ۲۷، ص ۴۱) پس در نظر هشام گستره علم امام ممکن است بیش از نیاز این مردم باشد، زیرا معلوم نیست آن شهری که امام، صفات غریب آن را در روایت بیان می‌کند از شهرها و مناطق همین کره خاکی بوده یا کرات دیگر را نیز شامل می‌شود، زیرا در این روایت وسعت آن شهر را به اندازه چهل روز راه برای خورشید بیان می‌فرماید و از طرف دیگر حدوث علم ائمه در هر شب و روز است که در روایت دیگر این راوی متکلم بدان پرداخته شده است (مجلسی، ج ۲۹، ص ۹۴).

هشام بن الحکم

در اینکه هشام امام را اعلم از همه مردم می‌داند هیچ شکی نیست. حتی او بر این مطلب به آیه قرآن نیز استناد می‌کند که: «آیا آن که به حق راه می‌نماید به متابعت سزاوارتر است یا آن که به حق راه نمی‌نماید و خود نیازمند هدایت است؟» (یونس/۳۵). لذا طبق این استدلال، امام را بی‌نیاز از مردم و اعلم از همه می‌داند. هشام معتقد بود که امام باید در صفات پسندیده حتی صفاتی که مربوط به تبلیغ نیست، کامل و مقدم بر سایرین باشد، مثل شجاعت و سخاوت (مجلسی، ج ۴۸، ص ۲۰۱).

اما سؤال این است که دامنه این اعلمیت را تا کجا گسترده می‌داند. آیا فقط در محدوده احکام و تبلیغ دین خدا بوده، یا اینکه آن را در همه شئون و احتیاجات بشری جاری می‌داند. واقعیت آن است که هشام دامنه علم امام را به گستردگی دامنه نیازهای مردم می‌داند. یعنی حجت الهی هر آنچه را که مردم به آن محتاجند، می‌داند. بنابراین چنانچه در مناظرات او ذکر شده علم امام منحصر به احکام حلال و حرام نیست، زیرا به گفته او، در صحرای منا، در حدود پانصد مسئله کلامی را از حضرت علیه السلام پرسید و سپس حضرت نظر صحیح را برای او بیان فرمود. هشام عرض کرد می‌دانم مسائل حلال و حرام در دست شماست و شما از همه مردم به آن داناترید، ولی اینها، علم کلام است؟ حضرت فرمود: وای بر تو هشام، خدای تعالی برای خلقتش حجتی قرار نمی‌دهد که همه نیازهای مردم نزد او نباشد (کلینی، ج ۱، ص ۲۶۲) و حتی در مناظره با بریهه، امام را جامع علوم پیامبران و کسی که به هیچ مسئله‌ای جاهل نیست، توصیف می‌کند (مجلسی، ج ۱۰، ص ۲۳۸).

بنابراین هر نتیجه‌ایی را که به عنوان رأی هشام بن سالم از روایات نقل شده توسط او برای موضوع مورد بحث نقل کردیم، همه آنها در سخنان خود هشام بن الحکم و در مناظرات ثبت شده از او به طور صریح آمده است. با توجه به اینکه هر دو متکلم هم عصر بوده‌اند نشان دهنده یکی بودن رأی آنان در گستره علم امام است. سخنان او مانند اینکه «هر چه می‌خواهی از او (امام) بپرس» (همان، ج ۲۳، ص ۹) یا «جامع علم همه پیامبران» (همان، ج ۱۰، ص ۲۳۸) «داناترین مردم به فرائض، سنن، احکام» (همان، ج ۴۸، ص ۲۰۱)، «فتوا دادن در تمام مشکلات» (همان، ج ۱۰، ص ۲۳۸) و بالاخره «اخبار از آسمان و زمین» (همان، ج ۲۳، ص ۹) همه اینها در بردارنده این است که دامنه علم امامان را در حد دامنه علم پیامبر وسیع می‌داند و آنان را عالم به همه علوم معرفی می‌کند.

یونس بن عبدالرحمن

با اینکه از این متکلم، روایات اندکی در موضوع مورد بحث به جای مانده است، اما می‌تواند بیانگر نظر و رأی او در این مسئله باشد. در روایتی که یونس در سلسله سند آن است، امام صادق علیه السلام می‌فرماید؛ چیزی از نزد خدای عز و جل خارج نشود، جز اینکه به رسول خدا صلوات‌الله‌علیه آغاز شود، سپس به امیرالمؤمنین علیه السلام رسد و سپس به امامان دیگر، یکی پس از دیگری تا امام آخر از امام اول عالم تر نباشد (مجلسی، ج ۲۶، ص ۹۲) و همچنین عالم بودن علی علیه السلام به علم نجوم (همان، ج ۵۵، ص ۲۳۵) که بر مبنای منابع کتبی و شفاهی علوم ائمه، این علم به بقیه ائمه علیهم السلام نیز داده شده است و محدث بودن ائمه، که از روایت نقل شده توسط این متکلم بزرگ بر می‌آید (مجلسی، ج ۲۲، ص ۳۵۰) همگی مبین این است که از نظر یونس بن عبدالرحمن دامنه علوم امامان به اندازه گستره علم پیامبر صلوات‌الله‌علیه بوده و یکسان است و طبق این روایات دامنه آن بیش از قلمرو حلال و حرام و احکام فقهی بوده و همه شئون زندگی بشر را دربرمی‌گیرد.

فضل بن شاذان

مطالبی که حاکی از نظر فضل در این بخش است به دو قسمت تقسیم می‌شود. یکی روایات نقل شده از او و دیگری بیان او در کتاب *ایضاح*، که این دو کمی با هم اختلاف دارند. از روایات نقل شده توسط او چنین برداشت می‌شود که فضل مانند خلف خود قائل به این است که دامنه و گستره علم پیامبر و امامان، یکسان بوده (همان، ج ۳۵، ص ۲۸) و امامان جامع علوم همه پیامبرانند (همان، ج ۱۰، ص ۳۵۳) و البته طبق روایت به قسمی از علم قائل است که نزد خدای متعال مخزون است و مخصوص اوست (کلینی، ج ۱، ص ۱۴۷).

اما از کتاب *ایضاح* این نتیجه به دست نمی‌آید و تقریباً دامنه آن به همان اندازه حلال و حرام، (فضل بن شاذان، ص ۴۵۹) کاهش یافته و بلکه منکر الهامی بودن علوم ائمه شده است (همانجا). که این موجب محدود شدن دامنه علم ائمه علیهم السلام به همان احکام الهی خواهد شد، زیرا او در این کتاب دامنه علم امامان را فقط صحیفه و کتاب خدا می‌داند که بحث آن گذشت. البته چنانکه گذشت روایات کتاب *ایضاح* از کتب اهل سنت و جهت مجادله با آنها آورده شده و این مطلب می‌تواند توجیه‌گر این تفاوت باشد.

نتیجه

با این بیان، تقریباً نتیجه بحث دامنه علوم امامان از منظر این متکلمان روشن می‌شود، زیرا غیر از نتیجه‌ایی که از کتاب /یضاح فضل بن شاذان، به دست می‌آید، تقریباً همه این متکلمان در این موضوع هم رأی به نظر آمده و دامنه علم امامان را به وسعت دامنه علم پیامبر صلوات‌الله‌علیه دانسته و فقط در محدوده علم حلال و حرام نمی‌دانند بلکه می‌توان گفت دامنه و گستره علوم این بزرگواران، همه نیازهای بشر را، چه مادی و چه معنوی، دربرمی‌گیرد؛ زیرا خداوند برای خلقش حجتی قرار نمی‌دهد که همه نیازهای مردم نزد او نباشد (کلینی، ج ۱، ص ۲۶۲).

نتیجه کلی

از این پنج متکلم برجسته در موضوع مورد بحث، حدود سی روایت نقل شده که پس از بررسی و جمع‌بندی آن با گفته‌های آنها، در ذیل به نتایج آن اشاره می‌شود. آنچه به نظر می‌رسد بیشتر این متکلمان، با بهره‌گیری از روایات امامان علیهم‌السلام به موضوع نگریسته اگر چه برخی از آنان از استدلال‌های عقلی نیز بهره گرفته‌اند و همه این متکلمان در بخش‌های مهمی از این بحث با هم اتفاق نظر داشته‌اند.

از نظر آنان اعتبار کلام امامان علیهم‌السلام هم سنگ اعتبار کلام پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه و آله است و در این بین تفاوتی بین علوم آنان نیست، زیرا لااقل این را پذیرفته‌اند که یکی از جهات علوم ائمه بهره‌گیری از علم پیامبر چه کتبی و شفاهی آن، بوده است و با توجه به عصمت آنان تبعیت از قول آنان ضروری است. از نظر برخی از اینان درجه‌ایی از علم غیب برای امامان علیهم‌السلام متصور است هر چند در کیفیت و قلمرو آن اختلاف است. البته اعتقاد به علم غیب برای امامان در قرون نخستین در بین متکلمان بزرگ کم‌رنگ بوده است، یا زیاد به آن نپرداخته یا تفصیل آن در کتاب‌هایی بوده که به ما نرسیده است. در بحث قلمرو و دامنه علوم امامان علیهم‌السلام نیز چنانکه مشاهده شد، غیر از فضل بن شاذان، که در جمع‌بندی سخنان او با نوعی ابهام روبه‌رو هستیم، بقیه متکلمان علم امام را بیش از محدوده حلال و حرام و احکام دانسته و آن را حداقل تا مرز نیازهای بشری گسترده می‌دانند.

منابع

قرآن کریم

- آخوند خراسانی، محمد کاظم، کفاية الاصول، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹.
- آملی، سيد حيدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، تهران، علمی و فرهنگي، ۱۳۶۸.
- ابن شاذان، الفضل، الايضاح، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۳.
- ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت، دار صادر، ۱۴۱۴.
- اسعدی، علیرضا، هشام بن حکم، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۸.
- امين، سيد محسن، اعيان الشيعة، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ق.
- ايحيى، عضدالدين، الموافقات، القاهرة، مكتبة المتنبى، بی تا.
- بجنوردی، سيد کاظم، دايرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دايرة المعارف اسلامی، ۱۳۷۰.
- جوادی آملی، عبدالله، تفسير تسنيم، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۸.
- حقى بروسوى، اسماعيل، تفسير روح البيان، بيروت، دارالفكر، بی تا.
- راغب اصفهانی، حسين بن محمد، المفردات فى غريب القرآن، بيروت، دارالعلم، ۱۴۱۲.
- شهابی، محمود، رهبر خرد، قسمت منطقيات، تهران، خيام، ۱۳۶۰.
- شيخ مفيد، محمد بن محمد، اوائل المقالات، بيروت، دار المفيد، ۱۴۱۴.
- الشيخ الأنصارى، مرتضى بن محمد امين، فرائد الأصول، قم، مجمع الفكر الإسلامى، ۱۴۱۹.
- الشيرازى، صدرالدين محمد، الحكمة المتعالية فى الاسفار العقلية، تهران، حيدرى، ۱۳۸۳.
- صدوق، محمد بن على بن بابويه قمى، الخصال، ترجمة محمد باقر كمره‌اى، تهران، كتابچى، ۱۳۷۷.
- طباطبايى، محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، قم، جامعه مدرسين، ۱۴۱۷ق.
- _____، نهاية الحكمة، مهدى تدين، قم، بوستان كتاب، قم، ۱۳۸۷.
- طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان فى تفسير القرآن، مترجمان، تهران، فراهانى، ۱۳۶۰.
- _____، تفسير جوامع الجامع، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- طوسى، محمد بن حسن، التبيان فى تفسير القرآن، بيروت، دار احياء التراث العربى، بی تا.
- قرشى، سيد على اكبر، قاموس قرآن، تهران، دار الكتب الإسلامية، ۱۳۷۱.
- قيصرى رومى، محمد داوود، شرح فصوص الحکم، تهران، علمی و فرهنگي، ۱۳۷۵.
- كاشانى، عبدالرزاق، شرح منازل السائرين، قم، بيدار، ۱۳۷۱.
- كشى، محمد بن عمر، شمسى، رجال الكشى، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸.
- كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، تهران، دار الكتب، ۱۳۶۲.

مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بیروت، الوفاء، ۱۴۰۴ق.

مطهری، مرتضی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، تهران، صدرا، ۱۳۷۲.

نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۷.

نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبة، تهران، نشر صدوق، ۱۳۹۷.

